

(مجمعل فصیحی خوافی)

از کتب بسیار مهم و کمیاب خطی یکی هم مجمعل فصیحی خوافی است که شرح خصوصیات آنرا در این مقاله بنظر خوانندگان محترم میرسانم :

نسخه‌ای ازین کتاب در کتابخانه خصوصی اخوی حاج محمد نخجوانی موجود است . این کتاب تاریخی است فهرست مانند قریب به هزار و سیصد صفحه که هر صفحه آن ۱۷ سطر بعرض و طول ۱۵ در ۲۵ سانتیم در کاغذ خانبالیق^۱ با سرلوحهای قرمز نوشته شده متأسفانه تاریخ تحریر ندارد از حیث خط و کاغذ معلوم میشود در قرن نهم کتابت شده است تاریخ وقایع عالم را که تفصیل آن ذیلا بعرض خواهد رسید از خلقت آدم تا سال ۸۴۵ هجری از ولادت و وفات سلاطین و وزراء و علما و شعرا و سایر حوادث روزگار به ترتیب سال نوشته است .

مؤلف نام خود را در اول کتاب چنین نوشته (مقرر این تقریر و محرر این تحریر اضعف عباد الله الوافی احمد بن محمد بن یحیی المدعو و الملقب بفصیح الخوافی احسن الله تعالی حاله و طیب باله) و تاریخ تولد خود را نیز در ضمن وقایع سال سبع و سبعین و سبعمائه بدین عبارت نوشته (ولادت کاتب العبد فصیح احمد بن جلال الدین محمد بن نصیر الدین یحیی) و نسب خود را به ابوامامه صدی بن عجلان بن وهب الباهلی از اصحاب حضرت رسول اکرم صلعم رسانیده است .

از تاریخ وفات وی اطلاع صحیحی در دست نیست ولی تا سال ۸۴۹ هجری زنده بوده است در کتب تذکره و رجال ازین مؤلف نام نشانی نیست غیر از دیوان

۱- خانبالیق از شهرهای چین است که سابقاً پای تخت مملکت چین بود و کاغذ معروف خانبالیق از محصولات آن شهر است .

شیخ آذری اسفرائینی که ذیلاً بعرض میرسد در اول کتاب خود را از تربیت شدگان بایسنقر بن شاهرخ شمرده و همواره مورد نظر لطف وی قرار گرفته بود و چندین سال مشغول امور دیوانی شده در سال ۸۱۸ هجری که شاهرخ برای سرکوبی امیرزاده بایقرا به شیراز رفته بود اونیز در رکاب وی بوده در سال ۸۲۵ برای انجام دادن امور مالیاتی او را بکرمان فرستاده‌اند و در سال ۸۲۷ به بادغیس بازگشته در سال ۸۲۸ مجدداً به دربار امیرزاده بایسنقر رفته و مشغول امور دیوانی بوده و مورد توجه بایسنقر شده است.

مؤلف طبع شعر نیز داشت و در بعضی موارد از خود اشعار و ماده تاریخهائی گفته که در کتاب درج شده ازین رو باید دیوانی هم داشته باشد که دیده نشده مؤید این مطلب تعریفی است از شیخ آذری اسفرائینی^۱ متوفی بسال (۸۶۶) از شعراء زمان شاهرخ بن امیر تیمور که با فصیحی خوانی معاصر بود شعر او را تعریف کرده و قطعه زیر را خطاب به فصیحی گفته که معلوم میشود استاد فصیحی بوده در آن زمان فصیحی متصدی مالیه شهر بوده که امین شهر خطاب میکند و آن قطعه اینست:

امین شهر فصیحی خدای میداند که من ز طبع لطیف تونیک دلشادم
بدان قدر که توانستم از دیانت خویش تورا بشعر در این شهر شهرتی دادم
مگو بشعر به از من نهی فلانی را که من بشعر کسی را به از تو نهدام
فصیحی در تعریف و مدح بایسنقر فلامفرسائی زیاد نموده قطعه‌ای گفته و

۱- شیخ آذری اسفرائینی نورالدین حمزه بن عبدالملک بمبئی الطوسی از شعراء عارف مسلک زمان امیر تیمور و پسرش شاهرخ بود در شهر اسفرائین تولد یافته سفری به حجاز و هندوستان نموده باز به ایران مراجعت کرده در جوانی بشعر و شاعری علاقمند بود سلاطین و امرا را مدح زیاد گفته نسخه‌ای خطی از دیوان وی در کتابخانه اخوی حاج محمد نخجوانی هست و قطعه شعری که در تعریف شعر فصیحی خوانی گفته از آن دیوان اقتباس شد قبرش در اسفرائین است

چنین نوشته تاجپهانست مثل او سلطانی بر تخت سلطنت نه نشسته درسها ابری بود
درخشان که اثر جود و مکرمت او بهمه عالم رسیده اگر حاتم طائی در زمان او
بودی بساط جود و کرم را طی کردی چه در هیچ روز گاری بسخاوت او کسی ندیده
و در هیچ کتابی نخوانده و نشان نداده اند

توضیح

یافتند انعام عامش اهل عالم جز دو کس من بگویم کز چه حرمان بهره ایشان افتاد
آن يك از گیتی برون شد پیشتر از عهد او وین دگردر نوبت دورانش از ما در نژاد
در کیاست و ذكاء بحری بود ذخائر که جمیع فضلاء کشور پیش او سرگردان
و در عقل و دانش بمرتبه که جمیع عقلاء دانشور گنگک و حیران در عدل و دادثانی
انوشیروان بود گاهی طبع را آزمایش فرمودی يك غزل ازو اینجا ثبت افتاد
ندیدم آن دو رخ اکنون دوماهست ولی مهرش بسی در جان ماهست
براهش سرنهم روزی که میرم توان گفتن که عاشق سر براهست
بزلفش مشک خود را نسبتی کرد دروغی گفت از آن رویش سیاهست
دل من روی او خواهد همیشه نه بیند بدهر آنکو نیکخواهست
گدای کوی او شد بایسنقر گدای کوی خوبان پادشاهست
از مرگ بایسنقر که در سال ۸۳۷ واقع شده بسیار تأسف نموده و این قطعه
را در تاریخ وفات وی گفته

بایسنقر شاه جمشید اقتدار	رفت و رسم پادشاهی در نوشت
در جماد اولی و هفتم روز او	کوچ رحلت سوی جنت می نوشت
وقت رفتن گفتمش تاریخ چیست	گفت مارتیم در (عین بهشت)

۸۳۷

در سال ۸۴۱ چند بیت از شهاب الدین عزیزالله خوانی در تاریخ تولد پسرش

نقل میکند و در سال ۸۴۳ در نزد گوهرشاد آغا زوجه شاهرخ در اثر سعایت همکارانش مقصر واقع شده و بفرمان وی به حبس میافتد و بعداً خلاصی مییابد بعد از مرگ بایسنقر از ناپایداری روزگار شکایت کرده گوشه نشینی اختیار مینماید و مشغول تالیف و تنظیم همین کتاب مجمل میگردد و پس از خاتمه آنرا بنام شاهرخ موشح گردانیده و بوی تقدیم میکند و در آخر نسخه حاضر نیز به این قضیه اشاره هست .

بنا بنگارش مرحوم ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران ترجمه دانشمند فاضل میرزا علی اصغر خان حکمت ازین کتاب سه نسخه در عالم وجود دارد که از آنها یکی متعلق بمؤسسه السئه شرقیه وزارت امور خارجه بطرز بورخ (لنین گراد) حالیه است که بارون روزن بعد از دورن آنرا وصف نموده و نسخه دوم متعلق به کلنل راورتی محقق زبان پشتو بود که امناء اوقاف گیپ آن نسخه را از زن بیوه او خریداری کرده اند و نسخه سوم در ملکیت خود مرحوم ادوارد براون بوده که گویا بعداً بکتابخانه کمبریج انتقال یافته اما نسخه چهارم همین کتاب است که در کتابخانه خصوصی اخوی حاج محمد نجف جوانی ضمن کتب خطی موجود است مرحوم ادوارد براون از نسخه اخوی مطلع نبوده بعداً که دانشمند فاضل میرزا علی اصغر خان حکمت تاریخ ادبیات را ترجمه فرموده اند نسخه اخوی را دیده و بعضی خصوصیات و روایات و شواهد تاریخی از آن نقل فرموده اند . این کتاب فعلاً در تحت مطالعه نگارنده است و این مقاله که در معرفی و توصیف آن کتاب نوشته میشود از همان نسخه منحصر بفرد در ایران استخراج و استفاده شده است در تاریخ ادبیات مسطور است که دانشمند فقید میرزا محمد خان قزوینی به تصحیح و طبع این کتاب همت گماشته بود ظاهر اُموفق باتمام آن نگشته و برحمت ایزدی پیوسته است . هنوز این کتاب بحلیه طبع محلی نگشته ولی دانشمند ارجمند آقای محمود فرخ از فضایل مشهد عکسی از نسخه (لنین گراد) با عکسی از نسخه کتابخانه

کمبریچ بدست آورده و مشغول تصحیح و طبع قسمتی از آن کتاب میباشند چنانکه عرض شد ازین کتاب در تمام دنیا چهار نسخه بیشتر نیست مرحوم ادوارد براون به این کتاب اهمیت بسیار قائل شده در تاریخ ادبیات ایران در هر جا که اسمی ازین کتاب برده چنین نوشته (در کتاب کمیاب و گران قیمت مجمل فصیحی) چنین مسطور است یا اینکه (در کتاب نادرالوجود مجمل فصیحی) چنین نوشته است. در پی اعتباری و بی ثباتی بعضی از کتب تذکره و تاریخ رجال نوشته فقط در میان این کتب رجال يك مورد را از حکم فوق میتوان مستثنی کرد و آن نسخه ایست خطی موسوم (به مجمل فصیحی خوانی) ایضاً در آن خصوص نوشته این کتاب بسیار نکات نادره و مطالب گران بها دارد که در هیچ جای دیگر یافت نمی شود درباره خراسان عموماً و هراتیان خصوصاً اطلاعات نفیسه دارد وقایع عالم را به ترتیب سال ذکر نموده تاریخ وفات همه گونه اشخاص بزرگ و نامی را که در آن سال رخت از جهان بر بسته اند نوشته و در قسمت ادبا و شعرا بسیار قابل توجه است که عدد شعرا و ادبا مخصوصاً در ولایات ماوراءالنهر و خراسان چقدر زیاد بوده معلوم میشود فصیحی مقدار زیادی از منابع و مأخذ در تصرف خود داشته است.

بالجمله این کتاب مشتمل است بر يك مقدمه و دو مقاله و يك خاتمه در مقدمه از زمان حضرت آدم تا زمان ولادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که بعام الفیل مشهور است تاریخ بعضی از انبیا و سلاطین پیشدادیان و کیانیان و اشکانیان و ساسانیان را نوشته است. در مقاله اول از ولادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سال اول عام الفیل تا زمان هجرت آنحضرت تاریخ پنجاه سه سال را سال بسال بتاریخ عام الفیل نوشته. در مقاله دوم از هجرت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمدینه منوره که مبدأ تاریخ هجری است سال بسال تمام وقایع مهمه و موالید و متوفیات سلاطین و امرا و وزراء و رجال معروف را با سایر حوادث و وقایع جنگها و فتوحات و قتل و

غارث‌ها و سوانج روزگار را که مفصل‌ترین و مهم‌ترین قسمت‌های کتاب است تا سال ۸۴۵ هجری نوشته است. در خاتمه ذکر بعضی از اوضاع و احوال شهر هرات را که مولد و منشأ مؤلف است نوشته. متأسفانه قسمت خاتمه در نسخه اخوی ثبت نشده لیکن بنا بنگارش مرحوم ادوارد براون در سایر نسخه‌ها هست در وقایع سال ۵۸۵ نوشته (وفات ملك الحکماوالشعر ا حکیم اوحدالدین انوری الخاورانی کان من بادیه قرية من قرى خاوران مدفوناً بحظيرة الشعراء بسرخاب تبریز بجنب خاقانی)

یکی از روایات این کتاب که در جای دیگر بنظر نرسیده کیفیت قتل خواجه شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان و وصیت‌نامه اوست. در وقایع سال (۶۸۳) مینویسد جلوس ارغون‌خان بن ابقاخان بن هالا کوخان بن تولی‌خان بن چنگیز خان در بیست هفتم جمادی‌الاولی و گریختن صاحب مرحوم خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان الجوینی که از راه بیابان اصفهان بقم رسید و آنجا یلچی ارغون‌خان بدو رسید و نشان ارغون‌خان رسانید مشتمل بر عنایت و مرحمت او امیدوار گشته عود نمود و بعنایت ارغون‌خان مستظهر شد بعد از آن بوقا چلینک‌سانک که صاحب اختیار ارغون‌خان بود مزاج او را بر خواجه‌مشارالیه بسعی فخرالدین مستوفی و حسام‌الدین مستوفی قزوینی متغیر گردانیدند ارغون بقتل وی فرمان داد روز دوشنبه چهارم شعبان بعد از نماز دیگر در کنار رودخانه اهر آن وزیر بی نظیر را بدرجه شهادت رسانیدند پسرش یحیی را نیز در میدان تبریز بقتل رسانیدند جنازه هر دو را در قبرستان چرنداب تبریز پهلوی مزار عظاملك جوینی برادر صاحب‌دیوان دفن کردند

خواجه وقتیکه او را بمقام شهادت می‌بردند بدین موجب وصیت نامه نوشت و هی هذه جماعة اغرّه و فرزندانش حفظهم الله تعالی سلام و تحیت بخوانند و بدانند

که ایشانرا بودیعت بخدای عزّ وجل سپرده آمد (ان الله لایضیع ودایعه) در خاطر چنان بود که مکر ملاقات باشد و وصیتی کرده آید چون روزی نبود با آن جهان افتاد باید که در محافظت فرزندان تقصیر نکنند و ایشانرا بر تحصیل ترغیب دهند و البته نگذارند که گرد عمل گردند و با آنچه خدایتعالی روزی کرده باشد بسازند اگر فرزند اتابك و والده اش بولایت روند اجازتست نوروز و مسعود و والده ملازم بلقا خاتون باشند اگر از املاك چیزی مرحمت فرمایند بستانند و بدان قناعت کنند حرم بزرگ از تبریز کجا توان رفت هم آنجا باشد برسر تربت ما دو برادران اگر عمارتی در خانقاه شیخ فخرالدین توانند بکنند و ایشان نیز آنجا روند دیگر مؤمنه هرگز از ما آسایشی نیافت اگر خواهد شوهر کند فرّخ و والده با اتابك بهم باشند زکریا را با املاك تومان شهنشاهی و دیگر مواضع که بامیربوقا داده ام باز گذارند دیگر عرضه دارند اگر از املاك چیزی مرحمت فرمایند فیهما والد قناعت کنند باریتعالی بر ما رحمت کناد و بر ایشان برکت در این وقت خاطر با حضرت ایزدی بود همین قدر بیش نتوانستم نوشت بنده و آزاد را نیکو دارند و بشبهاء غریب ما را فراموش نکنند و من کلامه

ای دوست اجل گرفته پای دل من حکم تو بکشتم رضای دل من

جان پیشکشت میکنم از دیده و دل این بود همه عمر هوای دل من

چون فال قرآن گرفتم برآمد (انّ الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا

تتمنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة الّتی کنتم توعدون)

باریتعالی چون بنده خویش را در این جهان فانی نیک داشت و هیچ از وی دریغ

نداشت خواست که در این جهان فانی بشارت آنجهان باقی را بوی برساند چون

چنین بود واجب نمود مولانا محی الملة و الذین و مولانا فخر الملة و الذین و

برادران دینی افضل الدین و مولانا شمس الدین و مولانا همام الدین و مشایخ
کبار را که ذکر هر یک بتطویل می انجامد و موضع و وقت احتمال نمی گردازین
بشارت نصیبی رسانیدن تا دانند که قطع علایق کرده روانه شدیم ایشان نیز
بدعاء خیرمده گفتند .